

## از داستان من عبرت بگیرید



Flickr عکس :

مترجم: فرشید افشار

دختری 13 ساله بود که هیچ وقت تصور نمی کرد در نوجوانی گرفتار خشونت خانگی شود. او همیشه تصور Becky بکی خانه امن: خیلی زود با این واقعیت در دوران نوجوانی اش مواجه "بکی" می کرد، خشونت خانگی تنها زنان متأهل و مسن را تهدید می کند. اما شد.

اما با این حال او در همان سن 11 سالگی به من شدم. ما مرتب با هم قرار می گذاشتیم "بن" من از سن 9 سالگی عاشق پسری به نام "خیانت کرد و قلب مرا شکست. در 13 سالگی او برگشت و ما باز با هم بودیم، اوایل همه چیز خیلی خوب بود، او مهربان و عاشق بود. اما بعد از یک سال دوباره عوض شد. به من اجازه نمی داد که بدون خودش از خانه بیرون بروم. او مدام من را زیر نظر داشت و کنترل می کرد و می خواست بداند که من با چه کسانی رفت و آمد می کنم و حتی در مدرسه دوست هستم. هر وقت پسری را نزدیک من می دید بدترین حالت را در نظر می گرفت و شروع به دعوا و کتک کاری می کرد. من دیگر خسته شدم و به این موضوع که من نیز در آن رابطه فرشته و پاک نیستم اقرار کردم. از ترس فلج شده بودم. از همان 14 سالگی دوست پسر مرا کتک می زد و با مشت به صورتم می کوبید، او حتی انگشتان دستم را شکست. اما من همچنان با او ماندم به این امید که روزی عوض می شود، اما هرگز این اتفاق نیفتاد. دو سال و نیم پس از رابطه مجدد من شروع به مصرف مواد مخدر کرد و من را به کشتن تهدید می کرد. از اینجا بود که دیگر تصمیم گرفتم او را ترک کنم چون مطمئن بودم که آن کار را خواهد کرد. اکنون 8 ماه از جدایی ما می گذرد اما هنوز می ترسم. ابتدا مزاحم تلفنی می شد و بعد کارهای او بالا گرفت تا روزی با مچ دست زخمی و خون آلودش به خانه ما آمد و گفت که سرطان دارد. او حتی به دوست پسر جدید من حمله کرد و باعث شد که رابطه جدیدم نیز همانجا خاتمه پیدا کند. او مدام به من آزار می رساند، روی اتومبیل خواهرم خط می انداخت،

بدون اجازه وارد حیاط می شد و در کوچه مان پنهان می شد. سر راه من و مادرم کشیک می داد و بد دهنی می کرد. هر شنبه اتفاق جدیدی می افتاد که من را بیشتر در بدبختی ام فرو می برد. ما حتی به پلیس زنگ زدیم اما پلیس می گوید او از بیماری اختلال روانی رنج می برد. او به پلیس گفته است صداهایی را می شنود که به او می گویند من و تمام اعضاء خانواده ام را بکشد. او زندگی من را ویران کرده است، هر لحظه فکر می کنم که جلوی من سبز می شود و من را می کشد. من می خواهم داستانم را برای کسانی که مانند من اینگونه با آنها رفتار می شود بگویم که این رفتارها را حتی اگر یک بار اتفاق بیافتد نباید تحمل کرد. این خشونت ها نه تنها متوقف نمی شوند بلکه کاهش نیز پیدا نمی کنند. خواهش می کنم اگر چنین رفتاری دیدید حتی اگر طرفتان را دوست دارید قوی باشید و ترکش کنید. من فقط 16 سال دارم اما بزرگترین درس زندگی را گرفته ام. آن پسر کاری کرد که من دیگر حاضر نیستم با هیچ پسر دیگری چنین تجربه ای را داشته باشم. لطفاً از داستان من عبرت بگیرید و از حق خود دفاع کنید. من در مقابل او ایستادم و به خواسته اش تن در ندادم. شاید این 8 ماه بدترین 8 ماه زندگیم بوده باشد اما ارزش داشت چون اگر قوی نبودم احتمالاً تا آخر عمر باید مورد ضرب و شتم قرار می گرفتم. لطفاً توصیه من را بپذیرید.

منبع: [hidden hurt](#)